

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ایں ہفت روزہ کے قیادت  
ناگہ گورنمنٹ آف  
پنجاب

نہ جملہ دستاویزات  
جاریہ

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

صاحب ہیں تعمیر  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

تعمیراتی کاموں کے  
میں سے

# نامہ های سیاسی ده خدا

به کوشش  
ایچ افشار



۱۳۲۵

۱۳۲۵

# نامه‌های سیاسی دهخدا

در موضوع‌های مبارزه با محمدعلی شاه

نشر صور اسرافیل در اروپا

انتخابات مجلس دوم

راه‌سازی شوسه خراسان

با تجدیدنظر و اضافات

به کوشش:

ایرج افشار





روزبانه‌نگار

سرشناسه: دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۵۸ - ۱۳۴۴.  
عنوان و نام پدیدآور: نامه‌های سیاسی دهخدا، در موضوع مبارزه با محمدعلی شاه، نشر صور اسرافیل در اروپا، انتخابات مجلس دوم، راهسازی شوسه خراسان  
با تجدیدنظر و اضافات، به کوشش ایرج افشار.  
وضعیت ویراست: [ویراست ۲].  
مشخصات نشر: تهران، روزبهان، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۸ ص، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۴-۱۹۱-۳  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۵۸ - ۱۳۴۴.  
موضوع: ایران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۴ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها  
موضوع: Iran -- Social conditions -- 20th century -- Addresses, essays, lectures  
موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها  
موضوع: Iran -- History -- Constitutional Revolution, 1906 - 1909 -- Adresacs, essays, lectures  
شناسه افزوده: افشار، ایرج، ۱۳۰۴ - ۱۳۸۹. گردآورنده. Afshar, Irjz  
رده‌بندی کنگره: DSR ۱۴۰۵  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۵۰۶۵۷  
کد پیگیری: ۵۷۴۹۲۳۴

مدیر تولید: فرهاد ایمانی

نمونه خوان: ملیکا قاسمی (کارگاه ویرایش سایه نویسا)

طراح جلد: مجید کاشانی

چاپ جلد: چاپخانه رسانش

چاپ اول، تابستان ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰

مرجع قیمت: وبسایت رسمی انتشارات روزبهان

فروشگاه و دفتر انتشارات

تهران، خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۰۶

کد پستی: ۱۳۱۴۷۵۴۷۱۱

تلفن: ۶۶۲۰۸۶۶۷، تلفکس: ۸۹۷۷۰۶۵۷

www.roozbahan.com

info@roozbahan.com

این کتاب بر اساس شیوه‌نامه نگارشی و ویرایشی نویسنده تنظیم شده است.

© حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

سخن ناشر ۷

زندگینامه علامه دهخدا ۹

بخش نخست- نامه‌های پیش از تبعید ۳۳

نامه به سید نصرالله اخوی (تقوی) مکتوب در تهران، نوزدهم جمادی الآخر ۱۳۲۶ ۳۵

نامه به حاج سید محمد صراف (علوی) مکتوب در تهران، نوزدهم جمادی الآخر ۱۳۲۶ ۳۹

بخش دوم- نامه‌های دوران توقف در پاریس و ایوردون (سوئیس) ۴۱

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه (پیرنیا) از پاریس به لندن، یازدهم اکتبر ۱۹۰۸ ۴۳

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از پاریس به لندن، پانزدهم نوامبر ۱۹۱۸ ۴۷

یادداشت به محمد قزوینی از ایوردون به پاریس، بیست و نهم دسامبر ۱۹۰۸ ۵۲

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، سوم یا چهارم ژانویه ۱۹۰۹ ۵۳

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، شاید چهارم-پنجم ژانویه ۱۹۰۹ ۵۵

یادداشت به میرزا محمدخان قزوینی از ایوردون به پاریس، مورخ پنجم ژانویه ۱۹۰۹ ۵۷

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، مورخ بین هفتم-نهم ژانویه ۱۹۰۹ ۵۸

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، چهاردهم ژانویه ۱۹۰۹ ۶۱

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، پانزدهم ژانویه ۱۹۰۹ ۶۲

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، ظاهراً حدود بیستم ژانویه ۱۹۰۹ ۶۳

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به پاریس، بیست و نهم ژانویه ۱۹۰۹ ۶۴

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به لندن، حدود بیستم فوریه ۱۹۰۹ ۶۷

نامه به ابوالحسن معاضد السلطنه از ایوردون به لندن، هفتم مارس ۱۹۰۹ ۶۸

نامه به انجمن سعادت (استانبول)، بیست و پنجم صفر ۱۳۲۷ / هجدهم مارس ۱۹۰۹ ۶۹

نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه از ایوردون به لندن، حدود بیستم مارس ۱۹۰۹	۷۹
نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه از ایوردون به لندن، بیست و چهارم مارس ۱۹۰۹	۸۰
نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه ظاهراً از وین به لندن، آوریل ۱۹۰۹	۸۱

### بخش سوم- نامه‌ای از دوران اقامت در استانبول ۸۵

نامه به یکی از رجال سیاست در تهران مربوط به سال ۱۳۲۷	۸۷
--	----

### بخش چهارم- دو نامه مربوط به بعد از شهریور ۱۳۲۰ ۹۹

نامه به روزنامه اطلاعات، بیست و سوم دی ۱۳۲۴	۱۰۱
مشروحه‌ای درباره حکومت دکتر مصدق	۱۰۳

### بخش پنجم- نامه‌های دهخدا در زمان راه‌سازی خراسان ۱۰۷

گزارش وضع راه‌سازی به امین‌الضرب	۱۱۳
نامه‌ای از ایوان کیف	۱۱۸
نامه‌ای دیگر درباره راه‌سازی	۱۲۰
عریضه در باب خرید غله	۱۲۸
یادداشت به امین‌الضرب از نوشته‌های حدود سال ۱۳۰۳ شمسی	۱۳۰
نامه به ابوالحسن معاضدالسلطنه از استانبول به تهران، اول نوامبر ۱۹۰۹	۱۳۲
نامه به ضیاء الله مصباح از پاریس به تبریز، آخر رمضان ۱۹۰۸	۱۳۵
یادداشت‌های توضیحی	۱۴۱
پیوست‌ها	۱۵۱

## سخن ناشر

در جریان تجدید چاپ نامه‌های سیاسی دهخدا — که به کوشش زنده‌یاد ایرج افشار نخستین چاپ آن در سال ۱۳۵۸ انتشار یافت — به نظر رسید که نامه‌های تازه‌یافته مرحوم افشار بر این چاپ اضافه شود؛ نامه‌هایی که خود در آینده منتشر کرده و وعده داده بود که در تجدید چاپ کتاب مزبور آن نامه‌ها را بیفزاید. آنچه افزوده شده و هر یک با مقدمه مرحوم افشار همراه است، دو نامه از پاریس به تبریز و از استانبول به تهران است که در انتهای کتاب قرار داده شده است.

علاوه بر این، این کتاب ارزشمند زندگینامه‌ای جامع از دهخدا را کم داشت که در این چاپ سعی شده است تا این نقصان جبران شود. در این زندگینامه — که کار تألیفی دفتر پژوهش نشر روزبهان است — همه آن چیزی نگارش یافته که از زندگی سیاسی و ادبی علامه فقید ضرورت ابراز داشته، و در برخی مواضع نقلی مستقیم از خودش — چنانچه در دسترس بوده — آورده شده است. دهخدا ی بزرگ، پس از زندانی شدن دکتر مصدق، شعری سرود که نمایانگر شخصیت، زندگی و نگاه او به جهان و سیاست است؛ این یادداشت را با این شعر پایان می‌دهیم:

یقین کردمی مرگ اگر نیستی است	از این ورطه خود را رهانیدمی
به جسم و به جان هر دو ان مُردمی	ز هستی رَسَن بگسلانیدمی
بر این قلعه شوم ذاتُ الصُّور	به تحقیر دامن فشانیدمی
مر این معدن خار و خس را به جای	بدین خوش علف گله مانیدمی

نشر روزبهان

پاییز ۱۳۹۲



## زندگینامه علامه دهخدا

### کودکی تا جوانی

حالا نزدیک شصت و سه سال شمسی از عمر من می‌گذرد. پدر من خان باباخان، پسر آقاخان، پسر مهرعلی خان، پسر رستم خان [پسر قلیچ خان] (۱) پسر سیف‌الله خان است. مهرعلی خان، سپاهی بوده است و سمت سرداری داشته و از او شمشیرها و چند عدد نیزه و سه خنجر با دسته عاج سنگ‌نشانده و پیراهنی که دوبار تمام قرآن در پشت و روی او نوشته بود، بر جای بود که من در طفولیت آن‌ها را دیده‌بودم. پدر من که در اول با زین عموی خود ازدواج کرده بود، از او فرزندی نداشت و در سن کهولت مادر مرا به زنی گرفت و از او خدا بدو دختری عطا کرد که در دوسالگی بمرد و پس از آن، من و بعد از من، خواهری و بعد از آن، برادرم یحیی خان و سپس برادر دیگرم ابراهیم خان رحمته الله (۲) به وجود آمدیم.

مولد من در تهران در کوچه قاسمعلی خان به محله سنگلج بود؛ چه در این وقت پدرم دوده خود را — یکی موسوم به «یاکند» و دیگر مستما به «کئی خُنان» که در حدود چگنی (۳) بود — فروخته و به قصد اقامت به تهران آمده بود.

در نه سالگی، پدرم رحمته الله درگذشت و دو سال بعد، پسر عموی او مرحوم میرزا یوسف خان رحمته الله — که از پیش، پیشکار مرحوم آقا ابراهیم امین‌السلطان و وصی پدرم بود — بمرد و از او هفت دختر مانده بود و

۱. گویا این نوشتار مربوط به سال ۱۳۲۲ شمسی است و براین اساس تاریخ تولد دهخدا ۱۲۵۹ شمسی / ۱۲۹۷ قمری بوده است. (روزبهان)



دامادهای او هرچه ما در نزد میرزا یوسف خان داشتیم، انکار کردند و آنچه برای ما ماند، تنها یک خانه چهارصد ذرعی در جوار خانه مرحوم حاج شیخ هادی مجتهد نجم آباد رحمته الله و اثاث البیت بود. مادر من رحمته الله که مثل اعلای مادری بود، ما را در کتف تربیت خود گرفت.

دروس قدیمه را نزد مرحوم شیخ غلامحسین بروجردی، از صرف تا اصول فقه و کلام و حکمت، خواندم و در حدود ده سال هر روز از صبح تا شام در خدمت او بودم. حجره او مدرسی بود که از نیم ساعت پیش از زدن آفتاب تا نزدیک غروب، همه رشته‌های علوم وقت را دسته‌های مختلفی از طلاب که در اوقات مُعینۀ روز نزد او می‌آمدند، مجاناً درس می‌گفت و من، گذشته از درس خاص خود، آن دروس را نیز می‌شنیدم و در اواخر با اغلب آن دسته‌ها در دروس شرکت داشتم. این عالم از آنگاه که پدر من رحمته الله به رحمت ایزدی پیوست، بر عسرت ما وقوف یافت؛ [و] از آن مختصر حق التدریسی نیز که از آن پیش به او می‌دادیم، چشم پوشید. ارادت پدر من به مرحوم شیخ هادی، به ارث به من رسید و با آنکه سن من مقتضی نبود، در محضر او می‌رفتم و از افکار بدیع و بکراو - به قدر استعداد خود - بهره‌ها بردم. و خلاصه اینکه مرتبی قلب و فؤاد یعنی وجدانیات من آن مادر بی‌عدیلی، و معلم دانش‌های رسمی من آن دانشمند مُتألّه [شیخ غلامحسین بروجردی]، و تقویت عقلی من از مرحوم شیخ هادی رحمته الله بود؛ و کم و بیش هرچه دارم از این سه وجود استثنایی است و برای کمتر کسی این سه نعمت یکجا جمع شده است؛ و قصورها از من است نه از نقصی وسایل. (۳)

بعدها که مدرسه سیاسی در تهران افتتاح شد، دهخدا در آن مدرسه مشغول تحصیل گردید. معلم ادبیات فارسی آن مدرسه، محمدحسن فروغی (مؤسس روزنامه تربیت و پدر ذکاء الملک فروغی) بود و آن مرحوم گاه تدریس ادبیات کلاس را به عهده دهخدا می‌گذاشت. در همین ایام به تحصیل زبان فرانسه پرداخت. بعداً هنگامی که معاون الدوله غفاری به سفارت ایران در بالکان منصوب شد،

دهخدا را با خود به اروپا برد و استاد دو سال در اروپا و بیشتر در وین، پایتخت اتریش، اقامت داشت و در آنجا زبان فرانسه و معلومات جدید را تکمیل کرد.

دهخدا زمانی به ایران بازگشت که انقلاب مشروطیت در گرفته بود؛ و از آن موقع با همکاری مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی و مرحوم قاسم خان روزنامه صور اسرافیل را منتشر کرد. شماره اول این روزنامه به تاریخ پنجشنبه، هفدهم ربیع الآخر ۱۳۲۵ قمری و شماره ۳۲ در بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری منتشر شده است. صور اسرافیل از جراید معروف و مهم صدر مشروطیت بود. جذاب ترین قسمت آن، ستون فکاهی بود که به عنوان «چرند و پزند» به قلم استاد و با امضای «دخو» نوشته می شد. سبک نگارش این بخش ها در ادبیات فارسی بی سابقه بود و مکتب جدیدی را در عالم روزنامه نگاری ایران و نشر معاصر پدید آورد. وی مطالب انتقادی و سیاسی را با روش طنزآلود در طی آن مقالات منتشر می کرد. (۵)

قلم دهخدا هیچ کس را بی نصیب نمی گذارد. طنزهای او نشان می دهد که در جریان کامل نوسانات اجتماعی سیاسی روز است و کمتر واقعه مهمی از چشمان تیزبینش مخفی است. (۶) ظاهراً او با تعصب، خرافه و ریاکاری مذهبی و تسخیر توده های جاهل مردم توسط زندان ریاکار - که نمونه آن را در شعر «ان شاء الله گربه است» می بینیم - به همان اندازه در ستیز است که با اطرافیان سلطنت، باج گیران، حکام محلی، فنودال ها و اربابان. اگر بخواهیم سیاهه ای از تیپ های مختلف اجتماعی را - که او در مقالات و اشعارش مورد حمله قرار می دهد - تنظیم کنیم، طیف وسیعی را از وزیر، امیر، سپهسالار، سردار، امیرتومان، سفیر، شارژ دافیر، یوزباشی، ده باشی و پنجه باشی تا رقالم، جن گیر، درویش، جام زن، دعانویس، تعزیه گردان و غیره را شامل خواهد شد. کارنامه یک ساله صور اسرافیل شامل پنج نوبت تعطیلی و خانه نشین شدن اوست. بارها تهدید و یک بار تکفیر توسط روحانیون قشری انجمن اتحادیه طلاب و تهدید به قتل، یک بار سوء قصد به جهانگیرخان و شکایت بردن به مجلس و نیز بازجویی از او در مجلس شورای ملی. (۷)

به یکی از مهم‌ترین بحران‌ها و توطئه‌هایی که علیه دهخدا تدارک دیده شد می‌پردازیم که اوراقی مهم از تاریخ معاصر ایران است.

### جدال قلمی دهخدا در مبارزه با عوام‌فریبی

دهخدا (دخو) در تداوم مبارزات فرهنگی خود در طول مشروطه و استبداد صغیر (دوران دیکتاتوری و سرکوب و سرانجام فرار محمدعلی شاه)، در شماره چهارم روزنامه صور اسرافیل، مورخ هشتم جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ قمری، در ادامه مقالاتی که زیر عنوان «چرند و پرند» انتشار می‌داد، مقاله‌ای درج کرد که در بین عوام و طرفداران استبداد غوغا برپا نمود و سوءتفاهم حتی به مجلس هم کشیده شد. متن مقاله را — عیناً — در اینجا می‌آوریم:

### ظهور جدید

اگر به یک مسلمان ایرانی بگویند: «مؤمن! آب دماغت را بگیر؛ مقدس! چرک گوشت را پاک کن؛ دشمن معاویه! جورابت را بالا بکش»، کار به این اختصار برای این بیچاره مشقت و مصیبت بزرگی است. اما اگر بگویی: «آقاسید! پیغمبر شو؛ جناب شیخ! ادعای امامت کن؛ حضرت حجت‌الاسلام! نایب امام باش»، فوراً مخدومی چشم‌ها را با حالت بهت به دوران می‌اندازد، چهره را حالت حزن می‌دهد، صدایش خفیف می‌شود و بالاخره سینه‌اش را سپر تیر شماتت محجوبین، منافقین و ناقضین عصر می‌سازد؛ یعنی تمام ذرات وجود آقا برای نزول وحی و الهام حاضر می‌گردد. منتها در روزهای اول صدایی مثل دیبب نمل<sup>۱</sup> یا طنین نخل<sup>۲</sup> به گوش آقا رسیده، بعد از چند روز جبرئیل را در کمال ملکوتی اش به چشم سر می‌بیند.

عجب است! با اینکه امروز مزایای دین حنیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده، با اینکه آن همه آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر

۱. حرکت مورچه. (روزبها)

۲. صدای زنبور. (روزبها)

خاتمیت و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی وارد گردیده، با اینکه اعتقاد به تمام این مراتب از ضروریات دین ماست، باز تمام این پیغمبران دروغی، امامان جعلی و ثواب کاذبه همه دنیا را می گذارند و در همین قطعه خاک کوچک [ایران] که مرکز دین مبین اسلام است، نزول اجلال می فرمایند. یک «نقطه اولی»، یک «جمال قدم»، یک «صبح ازل»، یک «مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ»<sup>۲</sup> و یک «رکن رابع»<sup>۳</sup> در هیچ یک از کوهستان های فرنگستان و در هیچ یک از دهات امریکا به امر قانون و به حکم عمومیت معارف، قدرت ابرازی یکی از این لاطائلات را ندارد و اگر هزار دفعه جبرئیل برای اظهار بعثت امر صریح بیاورد، از روی ناچاری جواب صریح می گوید. اما - ماشاء الله - خاک پربرکت ایران در هر ساعت یک پیغمبر تازه، یک امام نو، بلکه - نعوذ بالله - یک خدای جدید تولید می نماید و عجب تر آنکه، هم به زودی پیش می رود و هم معرکه گرم می شود. علت چیست؟ علت تحریک خیال مدعیان هر چه باشد، علت قبول عامه و پذیرایی خلق ایران دو امر بیشتر نیست: یکی جهل، دیگری عادت به تعبد.

در مدت هزار و سیصد سال، با آن همه آیات بینات، با آن همه اوامر صریحه، و با آیه وافیه هدایه<sup>۴</sup> (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا...) الخ، چنان ما را به تعبد و قبول کورکورانه اصول و فروع مذهب خودمان مجبور کردند و چنان راه غور و تأمل و توسعه افکار را به روی ما سد نمودند که امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران، یک طلبه، یک عالم و یک فقیه نیست که بتواند اقلایک ساعت بدون برداشتن چماق تکفیر - که آخرین وسیله غلبه بر خصم است - با یک کشیش عیسوی، با یک خاخام یهودی و

۱. «نقطه اولی» و «جمال قدم» از القاب سید علی محمد باب، به زعم بابیه و بهائیه است. (روزبهان)

۲. «صبح ازل» لقب میرزا بیحی، برادر میرزا بهاء الله نوری است. (روزبهان)

۳. «مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ» لقبی است که بهائیه به میرزا بهاء الله نوری داده اند. (روزبهان)

۴. «رکن رابع» واسطه خدا، رسول و امام در مذهب شیخیه است. (روزبهان)

۵. ترجمه همه آیه ۶۹ سوره عنکبوت چنین است: و آنان که در راه ما جهاد کردند (کنند) قطعاً به راه های خود هدایت شان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است. (روزبهان)

با یک حشیشی مدعی قطبیت، اقلایک ساعت منظم و موافق اصول منطق صحبت کند.

اطفال ما از تمام اصول مُتَقَنَّهُ اسلامی فقط به حفظ یک شعر مُغَلَّق (نه مرگب بود و جسم و نه جوهر نه عَرَض الخ...) اکتفا می‌کنند که در سن هشتادسالگی هنوز از عهده کشفِ اَعْلَاقِ هَمین شعر بر نمی‌آیند. طلاب و علمای ما به خواندن یک «شرح باب حادی عشر»<sup>۲</sup> که وحدانیت را به سوره توحید ثابت می‌کند - قناعت می‌نمایند و اگر - خدای نکرده - یک نفر هم از تحقیقات «ابوحنیفه»<sup>۳</sup> دست کشیده و برخلاف معنی مجعولی که به حدیث شریف «الحکمة ضالة کل مؤمن»<sup>۴</sup> می‌بندند، به خواندن حکمت و کلام جسارت نماید، آن وقت بیچاره تازه در یک منجلاپ و هم وورطه خرافات می‌افتد که جز اعانت و عطفوت الهی برای رهایی او چاره دیگر نیست. حکمت و کلام ما معجونی است مضحک از خیالات بنگی‌های هند، افکار بت پرست‌های یونان، اوهام کاهن‌های کلد و تخیلات زهابین یهود.

پیشوایان پرستندگان گنگ، علمای عابدین لاما و رؤسای عناصر پرستان هند، هر یک اقلایک یا دو کتاب مختصر و مفصل در فلسفه مذهب باطل خود نوشته و در میان ملت و امت خویش انتشار می‌دهند. اما در هزار و سیصد سال شهوت ریاست، لذت اصواتِ نعال و حرص قرب سلطان، به علمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلامی

۱. شعری است که در بیان صفات سلبی خداوند در نصاب الصبیان خوانده می‌شده است. (روزبهان)

۲. پیچیده و مُغَلَّق بودن. (روزبهان)

۳. تجرید الکلام یا تجرید العقاید کتابی است در کلام، از خواجه نصیر که شروع بسیاری بر آن نوشته شده و علاوه بر آن شروع، باب یازدهم (حادی عشر) آن نیز جداگانه شرح شده است که معروف‌ترین آن‌ها شرح علامه حلی است. (روزبهان)

۴. «ابوحنیفه نعمان بن ثابت» معروف به «امام اعظم» (۸۲-۱۵۰ ق) از ائمه چهارگانه اهل سنت، در زندان درگذشت و همان‌جا دفن شد. (روزبهان)

۵. حکمت، گمشده هر مؤمنی است؛ از احادیثی که هم به پیامبر ﷺ و هم به امام علی علیه السلام منسوب است. (روزبهان)

را از این مزخرفات جدا کرده و یک رساله مختصر مشتمل بر حکمتِ  
طریقه حَقّه خودشان به زبان عوام نوشته منتشر کنند. ملت ما به قدری  
از اسلام پرستی و غیرت دینانی همین آقایان، امروز از معنی و حقیقتِ  
اسلام دور مانده است که کمال بی غیرتی و نهایت بی عرضگی است اگر  
یهودی ها در فکر رواج مذهب خود نیفتند، و هر گوساله ای در یک گوشه  
ایران در صدد اختراع مذهب جدیدی بر نیاید.

هفته ای نیست که یک کاتالوگ ادنی کتابخانه فرنگ، یک روزنامه  
خیلی پست امریکا، اعلان چندین کتاب در ردّ اسلام - به تازگی - ندهد.  
یک نفر از علمای ما نیست که نه برای ابطال مذاهب غیر حَقّه بلکه اقلّاً  
برای دفاع از مذهب حنیف اسلام یک رساله دو ورقی چاپ کند. بلی،  
اینان اند اولیای امر، اینان اند ورثه انبیا، اینان اند جانشینان ائمه دین و  
اینان اند اشخاصی که هنوز باز می خواهند امین نفوس و دِما و اموال و  
ناموس ما باشند.

برای اثبات همه این مراتب، دلیلی واضح تر از این مکتوب نیست  
که از رشت رسیده؛ و هر مسلمان صاحب غیرت را دچار حیرت می کند:  
«سید جلال وکیل»، معروف به «شهر آشوب» - که چندی قبل در رشت به  
واسطه ارتکابِ خلافتی در حبس حکومت بود - زن و اطفالش با قرآن به  
«انجمن ملی رشت» آمده و خلاصی او را خواستگار شدند. وکلای انجمن  
برای ترخّم به اطفالِ صغیر او، محبوس را از حکومت خواسته و پس از  
اثبات تقصیر به مجازاتِ خودش رسانده و مرخصش کردند. سید استدعا  
کرد: «حالا که انجمن ملی مرا از حبس رهایی داده باید در تمام عمر در  
خدمت همین انجمن باشم.» و کلاهم اجازه داده و سید مدتی مشغول  
خدمات انجمن رشت بود؛ تا اینکه در لُشّای جناب «امین الدوله»،  
رعایا به واسطه فقر و فلاکت به شورش و هیجان مجبور شدند. از تهران  
تلگرافی برای سد بی نظمی به انجمن رشت شد و جناب «حاجی میرزا  
محمد رضا» که طرف اطمینان انجمن اند و قبولیت عامه دارند، به رفع  
غائله مأمور شدند و «سید جلال»، وکیل مزبور را نیز همراه بردند. پس از

آنکه اندک سروصورتی به کارهای آنجا دادند، «حاجی میرزا محمدرضا» به رشت مراجعت کردند، و «سید جلال» برای اینکه از امنیت آنجا کاملاً مطمئن شود، در لُکُتِ نِشا ماند که بعد از چند روز مراجعت کند.

همین که «حاجی میرزا محمدرضا» مراجعت کردند، «سید شهر آشوب» خوابی می‌بیند که امام علیه السلام فرموده‌اند: «تو نایب من هستی و در مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی است، از جانب من رئیس و پیشوای امتی، قول تو، قول من، کرده تو، کرده من است.»

کاغذ خیلی مفصل است؛ ولی خلاصه مطلب این است که سید در مدت چند روز دوازده هزار مُرید و معتقد پیدا کرده و مالیات هفت ساله را به اهالی آنجا بخشیده و وعده داده است که «عن قریب، خود حضرت ظهور می‌کند و آن وقت دیگر هر چه فرمودند، همان طور رفتار خواهید کرد.» چندین دفعه از انجمن رشت کاغذهای سخت به «شهر آشوب» نوشته‌اند. در جواب گفته این کاغذها معنی ندارد؛ و به اطمینان حَمَقاً دلگرم است و هر دفعه هم امر کرده است که پنج تومان به حامل رقعہ بدهند؛ و عجب آنکه — به محض فرمودن این یک کلمه صد نفر، هریک با پنج تومان حاضر می‌شوند که به حامل کاغذ بپردازند؛ و بریکدیگر در اطاعت امر آقا مسابقت بورزند (انتهی).

بلی، این است حال یک ملت بدبخت که از حقیقت مذهب خود بی‌خبر، و به اطاعت تعبدی و کورکورانه مجبور است؛ و این است عاقبت امتی که علمای آن جز نفس پرستی و حُب ریاست مقصدی ندارند. (۸)

پس از جنجال و غوغایی که این مقاله به راه انداخت، دهخدا در صدد برآمد دفاعیه‌ای از این مقاله انتشار دهد. به قول یحیی آرین‌پور «این مقاله جدید، برخلاف سبک نگارش معمول دهخدا، مقاله‌ای است جذبی و استدلالی، پر از آیات قرآن و عبارات غلیظه متداوله در میان علمای اسلامی که پیدا است برای جواب‌گویی و اسکات مدعیان به زبان خود آنها تحریر یافته است.» (۹)

بخش‌هایی اندک از این دفاعیه در اینجا نقل می‌شود؛ چرا که بسیار طولانی

است. همین مقدار هم نشانگر مفاد آن خواهد بود. بنا به یادآوری زنده یاد، دکتر دبیرسیاقی، این مقاله را مرحوم تقی زاده در مقدمه لغتنامه دهخدا (ص ۳۹۵) منسوب به خود کرده و نوشته است که دهخدا از من خواست آن را از زبان وی بنویسم. در حالی که در مقاله شماره نهم روزنامه، دهخدا به مقاله «دفاع» خود اشاره می کند؛ لذا جای تردیدی در این انتساب پیدا می آید، مگر آنکه هم چنان که مرحوم تقی زاده نوشته است، بپذیریم که دهخدا از او خواسته باشد که مقاله را از زبان او و به روش او بنویسد. (۱۰) از سوی دیگر بنا به نقلی که از دهخدا در پی خواهیم آورد، وی در جلسه محاکمه یا مناظره ای که در مجلس شورا تشکیل شد، به خوبی از عهده پاسخ گویی و دفاع برآمد. این قرینه نیز ثابت می کند، مقاله نگارش شخص دهخداست که در شماره ۷-۸ صور اسرافیل موزخ بیست و یکم جمادی الآخری ۱۳۲۵ چاپ شده است.

### دفاع

... در این دیرزمان که این گروه [یعنی ایرانیان] به ذرکات سافله پریشانی تنزل نموده... و حتی دین و مذهب هم دچار انکسار و ضعف گردیده بود و هریک از ملایکِ بعث [جراید] در این روز [إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ] به اصلاح یک شعبه از اوضاع این ملت فلک زده مشغول شده و هر کدام به نحوی در کنار کشیدن و نجات دادن این کشتی طوفان زده می کوشیدند، «اسرافیل» ما نیز بر حسب غیرتِ اسلامیت و تعصب دینی بنای تحسرو تلهف برای دین مبین متروک خودمان گذاشت و ندای «عَلَى الْإِسْلَامِ فَلْيَبِكِ الْبَاكُونَ» در داد... قلم ما از نمره اول با هزاران سوز و گداز به معالم طامسه<sup>۲</sup> و رسوم عافیة<sup>۳</sup> شوکت این

۱. قرآن کریم، سوره تکویر، از آیه ۵.

۲. از دعای ندبه که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده مأخوذ است. اصل عبارت این است: «و علی الاطائب من اهل بیت محمدٍ فَلْيَبِكِ الْبَاكُونَ وَ لْيَشْدَبِ النَّادِبُونَ». [این نسبت درباره دعای ندبه را رجالیون و علمای درایه تأیید نمی کنند. (روزبهان)]

۳. آثار گمشده.

۴. نشانه های از بین رفته.



دینِ قَیِّمِ نظر انداخته و خون می‌گریست و کم‌کم قدم به خطِ ایقاظ<sup>۱</sup> افکار و تنبیه خواطر بر این نقصانِ فاحش، و معالجهٔ این زخم — که بزرگ‌ترین دردهای ملتِ متدین محسوب می‌شود — گذاشت و جسته‌جسته به انتقادِ معایبِ عارضه و نقایصِ طاریه<sup>۲</sup> پرداخت؛ اگرچه خود می‌دانست این راه، سخت تنگ و تاریک و بی‌اندازه درشت و باریک است. گوش مردم به این حرف‌ها مانوس شده و وضع تنزلِ خود را در آینه ندیده.... [در اینجا شرح مفصّلی از دورهٔ شوکت و سطوتِ گذشتهٔ اسلام داده شده.]

ولی چه شد بعد از آنکه آفتاب در ممالکِ اسلامیة غروب نمی‌کرد، ظلّ اسلام از ممالکِ دنیا رو به زوال گذاشت؟ چه شد که به این روز سیاه ماندید و دویست و هفتاد میلیون از سیصد میلیون نفوسِ اسلامیة گرفتار تبعیتِ اجانب شدند؟ چه شد که دینِ حنیف ما پیشِ خارجیانِ مُنافی تمدن و ترقی محسوب و — العیاذُ بالله — منفور شد؟... [چراکه] بعضی از علمای ما از حقایقِ اسلام غفلت کرده و ظواهرِ قشریهٔ آن را گرفته و تابعِ هوا و هوس خود کردند... زیرا در این آخرین نفس و دمِ واپسینِ اسلام و انتهای رمقِ آن که یک لمحّه بصرِ بیشتر به زوال و انقراضِ استقلالِ دولِ اسلامی — عموماً — و وطنِ عزیز ما — خصوصاً — نمانده، باز هستند جمعی از خدانشناس‌ها که سر ریاستِ موهومی چندروزهٔ خود و حسدِ دیگران می‌خواهند آخرینِ دوی این دردِ مزمنِ قاتل را به هم زنند و به تلبیساتِ شیطنت‌کارانه، مجلسِ شورا را ملی بلکه دینِ اسلام را از میان بردارند و کلمهٔ طیّبه را از بسیطِ زمین براندازند و این مشثِ مخلوقِ ذلیلِ فلک‌زدهٔ بدبختِ گدا را رحم نکرده، خانهٔ خراب و ویرانهٔ این مسلمانان را به دستِ کفّار بدهند؛ برای اینکه چند صباحی قاضی‌القضاتِ تهران باشند!...

۱. بیدار کردن.

۲. کمبودهای موجب‌گزنند. (روزبهان)

... رؤسای مسلمین از نواقص و معایب خود از شدتِ غرور به کلی بی‌خبر ماندند و حقایقِ منزّهه بسیطهٔ اسلام به مطالب غلیظهٔ تصوف و شعریات و سفسطه‌های مذاهب باطله مخلوط شد و موهومات و اساطیر و عادات و خرافات و وحشیانه به قلوب مؤمنین راه یافت؛ در صورتی که در اسلام هرگونه خرافات را از سائبه و حام و فصیله و طیره و ضرب اقداح<sup>۱</sup> و غیره و غیره منسوخ داشت.

رؤسای ما نخواستند معایب حادثهٔ امور خودمان را نه از دشمن بشنوند و ابدأ گوش به هیچ‌گونه انتقادات و مباحثات ندادند و مفاد «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲</sup> را پیروی نمودند. تنقید و دلسوزی را با توهین به شرع و دین مشتبه و مُلتَبَس کردند. تا یک کلمه حرف برخلاف آزای مسلمة خودشان بدون آنکه در آن مطلب اجماع و شهرتی باشد می‌شنیدند دست به جانب برهان حسی دراز کرده و دهن به تکفیر و لعن باز می‌نمودند... چنان‌که ما از راه همین دلسوزی به دین و تعصب اسلام و غیرت مذهب درنمرات اولی این روزنامه در چندین جا به قول لَئِن مَّوَعظُهُ حَسَنَةٌ، بعضی از علمای خود را که می‌دیدیم از راه هواپرستی در صدد تخریب بیضهٔ اسلام درآمده‌اند، متنّبه ساخته و چند کلمه حرفِ حق به اعتقاد خودمان در تنبیه غافلین زدیم؛ غافل از آنکه مدعیان در کمین‌اند و حسودان نکته‌چین، نصف کلمه توحید را از وسط بدون پس و پیش می‌گیرند<sup>۳</sup> و غفلتاً چماق تکفیر بلند و امر را که بر اغلب برادران دینی که سهل است - برورثهٔ انبیا و آیاتِ الاهیة حامیان بیضهٔ اسلام هم مشتبه می‌کنند....

۱. [...] اجمالاً نام‌های انواع تفأل و تشاؤم. [یا تفأل و تطییر به معنی فال نیک و فال بد زدن (روزبهان)]

۲. قرآن کریم، سورهٔ زمر، از آیهٔ ۱۸.

۳. مقصود «لا اله الا الله» است فارغ از «الا الله».

بلی، دشمنان حق ولوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند و قلوب نمایندگان ملت را به شعریات و مغالطات مشوّش ساختند. بعضی‌ها حکم و جوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف، رأی دادند. یکی از رفقا هم که در حق جان‌نشانان مرحمت مخصوصی دارد و خود را در مجامع طرفدار آزادی قلم نشان می‌دهد، می‌گفت: «این کار مجازات شدید لازم دارد ولی چون حالیه مشکل است پس اقلّاً قتل را مُجری بدانند!» باری، ولولهُ «خُدُوهُ فَعَلُوهُ»<sup>۱</sup> در پایتخت ایران و مرکز آزادی و مقرّ دارالشّورای ملی پیچید و از هردهانی طعن و لعن به صور اسرافیل که به قول بعضی کتابی است که در مصر چاپ می‌شود؛ و به روایت برخی دیگر نسخه‌ای است از هند می‌آید، می‌بارید. بالاخره امر بر خود ما نیز مشتبه شد... [آن‌گاه به دفاع مفصل و مشروح از نوشته‌های خود می‌پردازد و بعد] خیر، هزار دفعه خیر! پناه می‌بریم به خدا از توهین بردین و هتک عزّت آیین خودمان! بلکه اگر توهینی هست بر آن خدام دین است که در وظیفه و تکلیف خدمت خود قصور کرده و از علوم حکمت و فلسفه استعانت نجسته، زبان دشمن را یاد نگرفته، مفتریات اعدا را مطالعه ننموده، در تاریخ مذاهب عالم و استقصای ادیان اُمم غور نکرده و تنها به قواعد لغت عرب که یک لسان مذهبی خودشان بیش نیست، اکتفا کرده و هر چه هم نوشته‌اند تا امروز در آن زبان اجنبی نگاشته و زبان ملی خود را از تحریفات مذهبی و ملت خود را از اطلاعات لازمه دینی باز گذاشته‌اند...» (۱۱)

#### محاكمه مجلسیان از دهخدا

توقیف صور اسرافیل و حبل المتین از تبعات چاپ مقاله‌های ظهور جدید و دفاع بود. بزرگان مجلس در صدد برآمدند بحران را از طریق احضار دهخدا به مجلس برای پاسخ به سوالات و رفع شبهات حل کنند. صور اسرافیل شش هفته در

۱. بگیرید و به زنجیرش ببندید. (قرآن کریم، سوره حاقّه، آیه ۳۱)

توقیف بود و بین شماره ۱۴ و شماره ۱۵ دو تاریخ دهم شعبان و بیست و نهم رمضان فاصله بود. دکتر سید محمد دبیرسیاقی ماجرای رفتن دهخدا را از زبان او بدین گونه نقل می‌کند:

یکی از خوانندگان پروپاقرص روزنامه — که مظفرالدین شاه به سبب تحصیلات و مطالعاتی که در رشته زراعت و پرورش درختان بارآور داشت به او لقب «مُثْمِرُ الْمَلِكِ» داده بود — همیشه روز انتشار روزنامه به دفتر اداره می‌آمد و یک شماره روزنامه می‌خرید و تمام آن را — از آغاز تا پایان و با علاقه — می‌خواند و بعد روزنامه را همان جا برای استفاده دیگران می‌گذاشت و می‌رفت. یک روز که در اداره مشغول نوشتن مقاله بودم دیدم مَثْمِرُ الْمَلِكِ وارد شد. به او گفتم: «امروز روز انتشار روزنامه نیست.» گفت: «می‌دانم، از مجلس شورای ملی می‌آیم و خبری برای شما دارم.» در پاسخ گفتم: «چه خبری؟» گفت: «در مجلس راجع به محاکمه شما صحبت می‌کردند؛ با آیات عظام طباطبایی و بهبهانی مطلب را در میان نهادند. آیت الله بهبهانی موافقت کرد و با توضیح ایشان آیت الله طباطبایی هم که در ابتدا تردید داشت موافق شد. آمدم بگویم که مواظب خود باشید و هر کار که لازم است بکنید.» از او تشکر کردم و رفت.

متعاقب آن مرا به مجلس احضار کردند. به آنجا رفتم. در مدخل تالار دارالشورا که به آنجا هدایت شدم، دو تن سید معتم را دیدم، هر یک موزری حمایل کرده و ایستاده بودند و بعدها فهمیدم حضور آنان برای آن بود که اگر من از مجلس موفق بیرون آیم، از بین ببرند. باری، داخل تالار شدم. ترتیب مجلس اول چنین بود که قالی بزرگی کفِ تالار را می‌پوشانید؛ و کلابر آن قالی — به صف — روی زمین می‌نشستند و در صدر تالار قالیچه‌ای متصل به قالی بزرگ گسترده شده بود؛ رئیس مجلس تنها می‌نشست و گوشه راست بر قالیچه دیگری که موزب افکنده بود، آیات عظام طباطبایی و بهبهانی با هم جلوس می‌کردند. باری، حاضران در جلسه از من پرسش‌ها کردند و ایراداتی بر مندرجات مقالات من در صورت اسرافیل گرفتند.

جوان بودم و حاضرالذهن و بامطالعه، و آگاه به دلایل و براهین مخالفان و حاضر به گفتن پاسخ‌های منطقی به اعتراضات ایشان. هر مسئله را که طرح می‌کردند و هر نکته‌ای را که بر من نوشته من گرفتند با دلایل محکم، جواب‌ها از سنخ سخن خودشان را قاطع و مُقنع گفتم؛ آیه را به آیه و حدیث را به حدیث و روایت را به روایت رد کردم و سپس با همان منطق و ابزار به اثبات و صحت مسائل طرح شده در مقالات خود پرداختم؛ و کار بدان جا رسید که همه مُجاب شدند و به برائت من و حقانیت سخنانم رأی دادند. نایب رئیس مجلس که از قصد آن دو سید معتم بیرون تالار آگاه شده بود، مرا از دری دیگر با خود بیرون برد و با درشکه خود از کوچه پشت مسجد سپهسالار به خانه رساند؛ و در تشویق و ترغیب من گفت: «رفیق! در مجلس همه حرف‌های خودت را زیرکانه تکرار که کردی هیچ، اثبات هم کردی و مانند گالیله سرانجام گفتمی که با این حال زمین می‌چرخد.» (۱۲)

### تبعید دهخدا و شهادت جهانگیرخان

وصیت‌نامه دوست یگانه من، هدیه برادری بی‌وفا  
به پیشگاه آن روح اقدس اعلی

در روز بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری، مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمته الله علیه، یکی از دو مدیر صور اسرافیل را قزاق‌های محمدعلی شاه دستگیر کرده به باغ شاه بردند؛ و در بیست و چهارم همان ماه، در همان جا او را به طناب خفه کردند.

بیست و هفت-هشت روز دیگر چند تن از آزادی خواهان، و از جمله مرا از ایران تبعید کردند و پس از چند ماه با خرج مرحوم مبرور ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا بنا شد در «ایوردون» سوئیس روزنامه صور اسرافیل طبع شود.

در همان اوقات شبی مرحوم میرزا جهانگیرخان را به خواب دیدم در جامه سپید که عادتاً در تهران در برداشت- و به من گفتم: «چرا

نگفتی او جوان افتاد!» من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای؛ و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: «یاد آر، ز شمع مرده یاد آر» در این حال از خواب بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسقط ذیل را ساختم؛ و فردا گرفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره اول صور اسرافیل منطبقه ایوردون سوئیس چاپ شد.

ع. ۱. دهخدا

### یاد آر، ز شمع مرده یاد آر

۱

ای مرغ سحر! چو این شب تار	بگذاشت ز سرسیاهکاری
وز نفعه <sup>۱</sup> روح بخش اسحار	رفت از سرخفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار <sup>۲</sup>	محبوبه نیلگون عماری <sup>۳</sup>
یزدان به کمال شد پدیدار	و اهریمن زشتخو حصاری

یاد آر ز شمع مرده یاد آر

۲

ای مونس یوسف اندرین بند!	تعبیر عیان چو شد تو را خواب
دل پر ز شمع لب از شکر خند	محسود عدو به کام اصحاب
رفتی بر یار و خویش و پیوند	آزادتر از نسیم و مهتاب
زان کوهمه شام با تو یک چند	در آرزوی وصال احباب

اختریه سحرشمرده<sup>۴</sup> یاد آر

۱. بوی خوش.

۲. کنایه از شعاع‌های زرین خورشید.

۳. کنایه از خورشید.

۴. تا سپیده ستاره شمرده، بیدار مانده.

## ۳

چون باغ شود دوباره خرم  
وز سنبل و سوری<sup>۱</sup> و سپرغم<sup>۲</sup>  
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم  
زان نوگل پیش‌رس که در غم  
ای بلبل مستمند مسکین  
آفاق، نگار خانه چین  
توداده ز کف زمام تمکین  
ناداده به نار شوق تسکین  
از سردی دی فسرده، یار آر

## ۴

ای همزه تیه پور عمران  
وان شاهد نغز بزم عرفان  
وز مذبح زر<sup>۳</sup> چو شد به کیوان  
زان کو به گناه قوم نادان  
بگذشت چو این سنین معدود  
بنمود چو وعد خویش مشهود  
هر صبح شمیم<sup>۴</sup> عنبر و عود  
در حسرت روی ارضی موعود<sup>۵</sup>  
بربادیه جان سپرده،<sup>۶</sup> یاد آر

## ۵

چون گشت ز نو زمانه آباد  
وز طاعت بندگان خود شاد  
نه رسم ارم،<sup>۷</sup> نه اسم شداد  
زان کس که ز نوک تیغ جلاد  
ای کودک دوره طلایی  
بگرفت ز سر خدا، خدایی  
گل بست زبان ژاژخایی<sup>۸</sup>  
مأخوذ به جرم حق ستایی  
تسنیم<sup>۹</sup> وصال خورده،<sup>۱۰</sup> یاد آر (۱۲)

۱. گل سرخ.

۲. ریحان.

۳. محراب و قریانگاه زرین.

۴. بوی خوش.

۵. سرزمین وعده شده کنعان که موسی بنی اسرائیل را وعده بازگشت بدان جا داده بود.

۶. مراد موسی علیه السلام است که در تیه و بادیه مُرد و به [سر]زمین موعود نرسید.

۷. بهشت شداد. [ستمگری از تبار نمرود و فرعون].

۸. بیهوده‌گویی.

۹. چشمه‌ای در بهشت.

۱۰. مراد میرزاجهانگیرخان شیرازی است.